

ناگفته‌هایی از کارنامه سیاسی شهید مزارزی



علی آقامزیدی

مقدمه

اجتماعی‌ای که تا به حال نظام سیاسی از وی متأثر است و تا هنوز روان اجتماعی نیز از صدمه آن بهبود نیافته است، ناشی از همین دو عامل، قدرت‌طلبان قوم‌محور و انحصارگرایان سیاست زده است.

محرك اصلی مبارزات شهید مزارزی این دو پدیده است. شهید مزارزی در تمام عمر مبارزاتی‌اش از الگوگیری مبارزاتی شهید اسماعیل بلخی، تا سال ۱۳۵۱ که خود اقدام به تشکیل جریان سیاسی به نام «روحانیت نوین» کرد و آن را به سازمان نصر پیوند داد و با تشکیل حزب وحدت اسلامی افغانستان به پله کمال و یکی از خواسته‌های فکری‌اش رساند، همه تلاش او در راستای رفع تبعیض، بی‌عدالتی و حکومت‌های قوم‌محور و انحصارگرا و هم‌چنان قطع مداخلات کشورهای بیرونی در امور حکومت‌داری در افغانستان بوده است. کمتر فرصت‌هایی بیش آمده است تا اقوام از طریق گفت‌وگو و رابطه‌های دوستانه کینه‌ها و نفرت‌ها را از همدیگر دور کنند. در عین حال کمتر شخصیت سیاسی در کشور بوده است تا در تلاش ایجاد همسویی‌های ملی، گام‌های عملی برداشته باشد. شهید مزارزی از هر فرصت برای رفع کینه‌های قومی ایجاد فضای شهروندی قدم برداشت.

از سال ۱۱۶۰ هجری قمری / ۱۷۴۷ میلادی تا سقوط طالبان و تشکیل حکومت تازه بر مبنای اجلاس و فیصله بن آلمان، حکومت‌ها در افغانستان با وجود داشتن شعار و پرچم ملی، انحصاری و تک قومی بوده‌اند. هر دسته قومی و یا گروه سیاسی که توان دست‌یابی به قدرت یافته‌اند، از قدرت، شمشیر ساختند و برای بقا و دوام حاکمیت خویش، اقوام و گروه‌های دیگر را به حیث اولین دشمن و مانع دوام قدرت سرکوب کرده‌اند و از هیچ خشونت‌ی دریغ نورزیده‌اند.

افغانستان در تاریخ خود قتل‌عام‌ها دارد. طالبان سیاست حذف و ایجاد سرزمین سوخته را در پیش گرفتند. در پی این سیاست آثار فرهنگی را ویران کردند تا پیشینه حضور دیگر ساکنان و اقوام را نابود کنند. بت‌های بامیان، قربانی این سیاست شدند. طالبان علیرغم اصرار جامعه جهانی مبنی بر مدارا با مجسمه‌های بی‌جان بودا، در تاریخ ۱۱ مارچ سال ۲۰۰۱ با آتشباری سنگین، دو مجسمه عظیم بودا در بامیان را تخریب کردند. بسیاری از آثار باستانی در همین دوران نابود شدند که هر کدام نمود و نمادی از اقوام ساکن در کشور بودند. آسیب‌های

”

سال‌های اشغال و جهاد هرچند خسارات سنگین بر زندگی مردم و زیربنای اقتصادی، فرهنگی و سیاسی کشور وارد کرد؛ اما فرصتی هم بود برای بازیافت روحیه ملی و زنده شدن فضای هم‌پذیری. جنگ‌های مسلحانه علیه اشغالگران، سبب شد تا اقوام نقش و تأثیرگذاری همدیگر را عملاً مشاهده کنند و برای اولین بار در تاریخ این کشور متوجه شوند که جهت ایجاد نظام مقتدر و مستحکم، پذیرفتن نقش گروه‌های قومی، راه اصلی و شرط انکارناپذیر است.

“



به اندیشه‌ها و خواسته‌های شهید مزاری که در گفته‌ها، سخنرانی‌ها و مصاحبه‌ها وی، مبنی بر احیا و ایجاد جامعه سالم انسانی در افغانستان، ایجاد زیربنای مستحکم، برای ساخت نظام سیاسی از طریق برقراری عدالت اجتماعی، رفع تبعیض، تحمل‌پذیری و نگاه یکسان به تمام شهروندان کشور بازتاب یافته، زیاد پرداخته شده است و تفسیرهای بی‌شماری نیز از سوی نخبگان فرهنگی، علمی و سیاسی ما صورت گرفته است که کار بس ارزنده‌ای است؛ اما در این لابه‌لاها به گام‌های عملی و ماندگار شهید مزاری در طول مبارزات سیاسی اش کمتر پرداخته شده است و چه بسیار از روایت‌های که ناگفته مانده‌اند و شماری نیز گم شده‌اند. از این رو، این مطلب می‌کوشد تا این مسیر را گام به گام با تحولات افغانستان تا آن جایی که مقدور است، دنبال کند.

جهاد، اولین فرصت برای ایجاد همسویی‌های ملی

سال‌های اشغال و جهاد هرچند خسارات سنگین بر زندگی مردم و زیربنای اقتصادی، فرهنگی و سیاسی کشور وارد کرد؛ اما فرصتی هم بود برای بازیافت روحیه ملی و زنده شدن فضای هم‌پذیری. جنگ‌های مسلحانه علیه اشغالگران، سبب شد تا اقوام نقش و تأثیرگذاری همدیگر را عملاً مشاهده کنند و برای اولین بار در تاریخ این کشور متوجه شوند که جهت ایجاد نظام مقتدر و مستحکم، پذیرفتن نقش گروه‌های قومی، راه اصلی و شرط انکارناپذیر است.

احزاب و گروه‌های نظامی از اقوام مختلف، پشتون، تاجیک، هزاره اوزبیک و سایر گروه‌ها از اقوام مختلف در بسیاری ولایت‌ها در کنار

هم دیگر پایگاه‌های نظامی ایجاد کردند، عملیات‌های مشترک علیه روس‌ها انجام دادند. موارد زیاد در تاریخ جهاد افغانستان وجود دارند، که گروه‌های مسلح جهادی برای انتقال و جابه‌جایی امکانات نظامی، از چندین ولایت عبور می‌کردند، نه تنها که نگران مواجه شدن با خشم عصبیت‌های قومی، نژادی، زبانی و... نبودند که مردم و گروه‌های مسلح از هیچ‌گونه همکاری - غذا، جا و امکانات دیگر از هم‌دیگر دریغ نمی‌ورزیدند.

برای شهید مزاری سال‌های جهاد، فرصتی بود جهت تحقق اهداف مبارزاتی اش. او ملت واحد می‌خواست که در آن انسان سیاه و سفید فرقی نداشته باشد، تبعیض به قبرستان تبعیض‌گران این سرزمین دفن شود و ملتی با باورهای مطابق با معیارهای فرهنگ نوین جهانی ایجاد گردد. برای تحقق این خواسته‌اش نیاز داشت تا فرهنگ هم‌پذیری اقوام در افغانستان از طریق تعامل و گفت‌وگو به وجود آید. ملتی که سال‌های متمادی در پی سیاست حاکمان مستبد، دور از همدیگر نگهداشته شده‌اند، حضور اقوام در جزایر جدا از هم، فرصت هرگونه تعامل را میان گروه‌های اجتماعی این سرزمین از بین برده است، ایجاد می‌کند تا همه چیز از نقطه صفر شروع کرد.

شهید مزاری بارها در ولایت‌های غور، فراه، نیمروز، هیرمند، فندهار، زابل و ارزگان تا هزارستان را بیشتر با پای پیاده سفر کرده و در مسیر عبورش با بزرگان اقوام و فرماندهان جهادی دیدار داشته است. یکی از دیدارهای تاریخی وی با ملا رسول آخوندزاده، (پدر ملا شیرمحمد آخوندزاده، وکیل منتخب ولایت هیرمند در آلسی جرگه) در آلسوالی موسی قلعه ولایت هیرمند است. ملا رسول مرحوم با نگارنده خاطره‌اش را از این دیدار چنین نقل می‌کند: «چله تابستان هوا به شدت گرم بود، مجاهدین آمدند، اطلاع دادند که دو نفر

”

در جمله معروفی که از او به یادگار مانده است فرمود: «ما حقوق همه ملیت‌ها را می‌خواهیم. حقوق ملیت‌ها به معنای برابری و برادری است. اگر ملیتی حقوق خود را طلب نمودند و خواستار عدالت اجتماعی باشد، به معنای تجزیه طلبی نیست.»

“



عبور می‌کردیم، به آقای مزاری مشکل خود را با عبدالواحد بقرانی به میان گذاشتم، گفتم اگر ایران می‌روی تا مرز ولایت نیمروز و یا ولایت فرا به ضمانت و امانت می‌رسانم. اگر پاکستان می‌روی در هر شهر پاکستان که بخواهی می‌رسانم؛ اما از رفتن به هزاره‌جات منصرف شوید که توسط عبدالواحد بقرانی کشته می‌شوید و مرا هم مجبور به جنگ کردن با وی می‌سازی. مزاری گفت، من هرگز دیگریه ایران نمی‌روم. کار من از ایران خلاص شده است. من کار بزرگی دارم که باید به هزاره‌جات بروم... سرانجام قوماندان مختار از قندهار را خواستم تا مزاری را به هزاره‌جات برساند.^۱

قوماندان مختار از فرماندهان مشهوری جهادی در قندهار در رابطه با این موضوع چنین می‌گوید: «ملا رسول آخوند زاده زریعه مخابره به من گفت که عاجل موسی قلعه بیایم. من و ملا رسول آخوند زاده، اندوالی داشتیم و هم‌پیمان هم بودیم. فهمیدم که باید کار خیلی ضروری باشد، من موسی قلعه رفتم و آن‌جا شهید مزاری را دیدم و تعجب کردم. ملا رسول به من گفت تنها کسی که می‌توانم رویش اطمینان کنم که شهید مزاری را تا هزاره‌جات صحیح و سالم برساند، شما هستید. من قبول کردم با تمام خطراتی که وجود داشت، شب و روز از شهید مزاری مراقبت کردم تا آن‌که در منطقه انگوری اَلَسوالی جاغوری او را رساندم. شهید مزاری مقداری پول به من داد و گفت این را بگیر خرج راه برگشت‌تان بکنید، من در عوض گفتم، دست برادری را به من بده تا من و تو بعد از این برادر باشیم و به این‌گونه مزاری برادر من بود.»^۲

این خاطره را به آن دلیل ذکر کردم که برای مزاری مرز و حصار اقوام، جغرافیا و تبار شکسته بود. هیچ قومی برای او بیگانه نبود و نگاه او به جزء جزء جغرافیایی افغانستان مالکانه بود، همه جا خانه او بود و همه مردم برادر و هموطن

مسلح در بیابان، نزدیک اَلَسوالی، زیرپوته‌های شین غزی (بوته‌های با ساقه‌های بلند، شاخ و برگ‌دار) افتاده‌اند شاید از شدت تشنگی و گرسنگی بمیرند. مجاهدین رفتند آوردند، در ابتدا فکر کردم پشتون هستند؛ چون ریش‌های بلند و تیره داشتند. تشنه بودند، توان حرف زدن نداشتند، کم‌کم آب دادیم، سرحال شدند، وقتی به حال آمدند، پرسیدم شما که هستید؟ با اشاره دست خواست، افرادی که در آن‌جا حضور داشتند، خارج شوند. دستور دادم همه بیرون بروند، بعد جواب داد من عبدالعلی مزاری از مجاهدین هزاره هستم. از من خواست که خود را معرفی کنم. وقتی من خود را معرفی کردم، چهره‌اش باز شد و گفت که از مدت‌ها در آرزو بودم تا شما را ببینم و این یک اتفاق خوب بود. نام عبدالعلی مزاری را شنیده بودم. وقتی باور کردم که خود مزاری است، با او وارد صحبت شدم. تا شب با هم صحبت کردیم. سخنان مزاری که همه از برادری برنامه‌ها برای نزدیک شدن اقوام، ختم جنگ و حکومت متشکل از همه اقوام و احزاب جهادی بود، بسیار مره «مره» داد. برای مزاری جای جداگانه ترتیب دادم. دستور دادم تا دوسه گاو بکشند و سران تمام اقوام و مردم را دعوت کنند تا آقای مزاری را ببینند. دو روز بعد این برنامه عملی شد، سران اقوام، بزرگان مردم و مجاهدین همه آمدند و آقای مزاری در آن‌جا سخنرانی کرد. مردم هرچند فارسی کمتر می‌فهمیدند؛ اما از سخنان آقای مزاری با «نعره الله اکبر» حمایت می‌کردند. آقای مزاری بسیار آدم فهمیده بود، تعصب نداشت. او حدود بیست روز در نزد من بود، هر شب بزرگان قومی او را مهمان می‌کردند. سرانجام روزی به من گفت که من به سمت هزاره‌جات می‌روم، مرا تا رسیدن به مرز هزاره‌جات یک نفر راهنما بدهید. من آن روزها با عبدالواحد بقرانی (از قوماندان‌های مشهور طالبان فعلی باشند) خوشحال خان کابل) مشکل زیاد داشتم. برای رساندن مزاری به هزاره‌جات باید از منطقه عبدالواحد بقرانی (اَلَسوالی باقران)

وی. احساس بیگانگی و نگاه دوگانه با هیچ قشر و تبار قومی نداشت. مزاری می‌خواست، عناصر ملت شدن که مشترکات ملی، همخوانی‌های فکری و شناخت فرهنگ‌ها، عرف و عنعنات مشترک است، با نشستن و گفت‌وگو کردن رشد کند و سوتفاهم‌ها و کینه‌های تاریخی که تبدیل به نفرت ملی شده است، برداشته شود. او می‌خواست، تمام سران اقوام که در آینده تشکیل‌دهندگان یک نظام سیاسی در کشورند، چنین باشند و روحیه هم‌پذیری داشته باشند. مزاری اثرات ویرانگر نفاق اجتماعی، زندگی اقوام در جزایر جدا از هم را تجربه کرده و خود قربانی فجایع آن بود؛ به این اساس دیگر نمی‌خواست افغانستان به جزایر قدرت تقسیم شود.

نقش شهید مزاری در حفظ جان نخبگان نظامی کشور

در آخرین روزهای پایانی سال هفتاد که حکومت نجیب رو به سقوط می‌رفت، یکی از نگرانی‌های عمده برای شمار بزرگان و شخصیت‌های سیاسی از جمله شهید مزاری چگونگی حفظ ژنرالان، نخبگان نظامی و در مجموع مغزهای فکری اردو افغانستان بود؛ چون آنان به نام وفاداران حزب کمونیست از نظر گروه‌های افراطی مجاهدین و احب‌القتل بودند و از سوی هم دشمنان بیرونی از جمله شماری از کشورهای همسایه به بهانه‌های مختلف، تحریک می‌شدند تا با از بین بردن این ژنرالان، آخرین ضربه خویشتن را بر اردو و نظام امنیتی کشور بزنند. تشکیل «جنبش ملی اسلامی» یکی از چترهای بود که بسیاری از نخبگان نظامی کشور در سایه آن حفظ گردیدند. تشکیل این جنبش پس از آن صورت گرفت که شهید مزاری پیشنهاد پیوستن شماری ژنرالان و نظامیان حکومت کابل از جمله ژنرال دوستم و سید منصور نادری را در حلقه مجاهدین شمال کشور پذیرفت.

آقای بصیر دولت‌آبادی در کتاب خود در این مورد چنین می‌نویسد: «... ظاهر قضیه این طور نشان می‌دهد که پس از این حادثه (برکناری و دوباره به کار گماشته شدن جمعه اسک از نظامیان حکومت نجیب) ژنرال دوستم و سید منصور نادری به سوی مجاهدین کشیده می‌شوند». آقای محقق از مسئولان حزب وحدت اسلامی و معاون جنبش ملی اسلامی

افغانستان در این رابطه می‌گوید: «در پایانه سال هفتاد بود از برادرانی که در داخل قوت‌های مسلح بودند، نامه‌های به ما رسید، نامه‌ای از سید حسام‌الدین حق‌بین قوماندان عمومی نیروهای کیان (سید کیان) که در آن نوشته بود ما نظامی‌هایی که این‌جا هستیم و مسلح شده‌ایم و امروز از توان نظامی قوی در صفحات شمال برخورداریم، می‌خواهیم با مجاهدین، هماهنگ علیه دولت نجیب بجنگیم... سرانجام نامه را به شورای مرکزی حزب وحدت اسلامی در بامیان مخابره کردیم (شهید مزاری آن زمان دبیرکل حزب وحدت بود) آن‌ها... به ما هدایت دادند که شما با آن‌ها داخل مذاکره شوید. بین اردو و حرکت‌های جهادی سمت شمال کلاً تفاهم صورت گرفت و در فضای آرام و امنیت تمام فرماندهان و رهبران جهادی و قوت‌های مسلح متحد شدند، یک حرکت وسیع و مطمئن و عمومی به وجود آوردیم و مزار بدن خون‌ریزی فتح شد.»^۲

این تصمیم هرچند با مشکلات فراوان همراه بود؛ اما با طرح حزب وحدت، دیگر فرماندهان گروه‌های جهادی در شمال نیز متقاعد گردیدند تا در بدل تسلیم شدن ژنرالان و نظامیان حکومت داکتر نجیب‌الله، جان آنان در امان باشند. در تداوم این تلاش‌ها ضرورت ایجاد سقف حمایتی از این نظامیان احساس گردید که در چند روز آینده به تشکیل جنبش ملی اسلامی به رهبری ژنرال دوستم انجامید. شهید مزاری می‌دانست که تنها ایجاد چنین تشکیلی شاید برای حفظ جان این ژنرالان کافی نباشد؛ لذا کارهای انجام شد، تا شماری از فرماندهان جهادی به عضویت جنبش درآمدند و حاج محمد محقق از اعضای ارشد حزب وحدت و فرمانده سرشناس و پرنفوذ این حزب در شمال به‌عنوان معاون اول حزب جنبش ملی اسلامی تعیین شد. یکی از دلایلی که ژنرال دوستم تا آخرین لحظه و تا به حال نسبت به شهید مزاری صادق و وفا دار است، طرح و حمایت وی از نظامیان و نخبگان نظامی در آن شرایط سخت و دشوار است.

شماری نگارندگان تلاش کرده‌اند تا تحولات شمال که سبب سقوط دولت نجیب شد را به شکلی وارونه و از ابتکارات فرماندهان جمعیت اسلامی ثبت تاریخ سازند؛ اما حقیقت امر آن است که پس از منشعب شدن حکومت نجیب به حداقل سه شاخه، جناح پرچم در تلاش افتادند تا در یک حلقه منظم

”

مزاری می‌خواست، عناصر ملت شدن، که مشترکات ملی، همخوانی‌های فکری و شناخت فرهنگ‌ها، عرف و عنعنات مشترک است، با نشستن و گفت‌وگو کردن رشد کند و سوتفاهم‌ها و کینه‌های تاریخی که تبدیل به نفرت ملی شده است، برداشته شود.

“



۱۹۸۸ بین مقام‌های دولت وقت افغانستان، پاکستان، شوروی و آمریکا با میانجیگری دیه‌گوردوویز نماینده ویژه سازمان ملل در امور افغانستان به امضا رسید؛ اما شهید مزاری در جریان این مذاکرات متوجه رموز و تحولات افغانستان شده بود. او می‌دانست که حضور احزاب شیعی در ایران چه پیامد منفی را برای حضور آنان در ساختار قدرت دارد. مزاری به خوبی درک کرده بود که وابستگی احزاب هفتگانه به پاکستان، نظام سیاسی پس از حکومت داکتر نجیب را تا چه اندازه برای احزاب شیعی مقیم ایران سخت خواهد کرد که اتهام وابستگی به ایران کوچک‌ترین آن خواهد بود. به همین دلیل او از سال ۱۳۶۵ تمام فعالیت‌های سیاسی و مبارزاتی خویش را در داخل افغانستان متمرکز کرد و تلاش‌های مؤثری را برای ایجاد تشکلات سیاسی مستقل شیعی انجام داد. مزاری می‌خواست هزاره و تشیع در قالب یک حزب سیاسی در تمام معادلات سیاسی کشور شریک شود. به نظر او این تنها راه چاره برای رفع تبعیض و محروم ماندن حکومت بود؛ اما این کار ساده نبود و در قدم نخست گروه‌ها و احزاب وابسته به کشورهای بیرونی مانع اصلی آن بود؛ اما شهید مزاری از تلاش باز نماند.

قضیه زمانی حساس شد که کوردوویز نماینده ویژه سازمان ملل متحد در امور افغانستان، در سپتامبر ۱۹۸۷ یادداشت‌هایی را برای ضرورت تشکیل دولت مختلط از مجاهدین و حکومت کابل برای راه‌حل مناسب به دولت‌های شوروی، آمریکا، افغانستان و پاکستان پیشنهاد کرد. این امر سبب شد تا کشورهای ذیدخل در افغانستان از جمله، آمریکا، عربستان، ایران و پاکستان نسبت

گردد هم آیند و موضوع واحد بگیرند. زمانی که ژنرال دوستم و بسیاری نظامیان دیگر تحت حمایت حزب وحدت و شخص رهبر شهید قرار گرفته و به ابتکار آنان جنبش ملی اسلامی ایجاد شد، تمام ژنرالان و شخصیت‌های جناح پرچم و بعدترها شماری از نخبگان، ژنرالان جناح خلق زیر چتر جنبش ملی اسلامی پناه بردند و بدین‌گونه از یک فاجعه کشتار نخبه‌گان نظامی و اردوی افغانستان جلوگیری شد.

ژنرال نبی عظیمی از پرچمی‌های طرفدار کارمل می‌نویسد: «محمود بریالی را در اولین روزهای عودتم به کابل ملاقات کردم. او... می‌گفت روزهای بدی را گذشتانندیم؛ ولی ترک گفتن رفقا و تنها گذاردن آن‌ها نامردی بود. اکنون همه با جرئت، حوصله و استقامت خاصی توانسته‌اند با وضع موجود تطابق نمایند و از کسی و چیزی هراس نداشته باشند... روابط با آقای مزاری، حضرت صاحب مجددی و پیرسید احمد گیلانی حسنه است. ژنرالان و اعضای حزب هنوز هم در قوای مسلح خدمت می‌کنند. مذاکرات با احمد شاه مسعود نیز آغاز شده است.»^۲

این کار شهید مزاری خشم بسیاری از رهبران وابسته به استخبارات خارجی را برانگیخت و بعدترها در ایام جنگ‌های میان گروهی در کابل، شهید مزاری را به «تبانی با گروهی ملیشه‌ها و ژنرالان رژیم کمونیستی کابل» متهم و جنگ علیه نظامیان او را به همین دلیل توجیه می‌کردند.

نقش شهید مزاری پس از توافق‌نامه بن و تشکیل حکومت موقت

موافقت‌نامه ژنو؛ در پی ۲۱ دور مذاکره به مدت هفت سال از ۱۶ ماه جون ۱۹۸۱ تا اپریل

به تحولات افغانستان به طور جدی توجه کنند. پاکستان تلاش کرد تا از نقش مجاهدین حتی احزاب مقیم پاکستان، در توافق نامه ژنوبکاهد به این اساس در توافق نامه ژنوبکاهد نامی از گروه‌های جهادی برده نشد و دولت وقت افغانستان و پاکستان به عنوان طرف‌های اصلی، آمریکا و شوروی به عنوان «ضامن» و «ناظر» در آن امضا کردند. عنوان این توافق نامه نیز «موافقت نامه دو جانبه بین جمهوری افغانستان و جمهوری اسلامی پاکستان» تعیین شد.^۵

با این حال هیچ یک از گروه‌های جهادی به صفت شریک اصلی جنگ، به این کار پاکستان اعتراض نکردند و یا آن‌که از بیم برداشته شدن دست حمایت استخبارات پاکستان و عربستان، نخواستند به آن اعتراض کنند.

سرهنگ محمد یوسف، مدیر دفتر افغانستان در سازمان اطلاعات پاکستان در کتاب «دام خرس»، نوشته است که وزارت خارجه پاکستان در آن زمان حاضر به پذیرفتن نظرات رهبران مجاهدین در گفت‌وگوهای ژنوب نبود و به آن‌ها حق وتو کردن برای پیشبرد این گفت‌وگوها نمی‌داد.^۶

قدم بعدی، ویرانگرانه‌تر برداشته شد

قدم موفقانه پاکستان در توافق نامه ژنوب که نقش مجاهدین را نادیده گرفت، سبب شد تا سازمان استخبارات این کشور گام‌های بعدی را با جرئت و جسارت تمام بردارد. در دهه ۱۳۶۰ زمانی که «آی اس آی» پاکستان گروه‌های جهادی مقیم این کشور را برای تشکیل ائتلاف واحد تحت فشار قرار می‌داد، کمتر کسی باور می‌کرد که این کار به هدف شوم مدیریت بهتر برای تطبیق استراتژی این کشور در قبال افغانستان و از هم پاشی روند ملت و دولت‌سازی و یا حکومت تحت قیمومیت پاکستان در افغانستان صورت می‌گیرد.

مارک ادکین و دگروال یوسف در کتاب خود که بیشتر بر سیاست‌های استفاده‌جویانه و نفاق‌افکنانه «آی اس آی» در مورد افغانستان متمرکز است، چنین می‌نویسد: «به قول یکی از افسران «آی اس آی» اتحاد مذکور (تشکیل اتحاد هفتگانه) تحت فشار «آی اس آی» و رئیس جمهور ضیاءالحق به وجود آمد: ... ژنرال اختر رئیس «آی اس آی» هفته‌ها سعی و

مبارزه سختی را جهت حصول موافقت رهبران متقبل گردید. شهزاده ترکی، رئیس اداره استخبارات عربستان سعودی که در عین حال از جانب حکومت خویش کمک مالی جهاد را نظارت می‌کرد به پاکستان دعوت شد تا در زمینه با آن‌ها مذاکره کند؛ لیکن این همه هیچ اثری نکرد. بالاخره مجبوراً رئیس جمهور ضیاء مداخله کرد. جلسات دیگر دایر گردید و بعد از مذاکرات طویل تا دو بجه شب، کدام موافقه حاصل نشد. صبر و حوصله ضیاء نیز به آخر رسید و در حالت عصبانیت چنین امر را صادر کرد: «تنظیم‌ها مؤظف‌اند که به زودی یک ائتلاف هفتگانه را به وجود آورده و بدین ارتباط در ظرف سه روز اعلامیه مشترکی را صادر کنند، این را گفت و خودش جلسه را ترک کرد».^۷

این تهدید سبب شد تا پس از ترک جلسه توسط ضیاءالحق، رهبران احزاب هفتگانه کمتر از یک ساعت در همان شب به توافق برسند. هرچند نیت پاکستان از متحد ساخت مجاهدین در آن زمان به اسناد و روایت‌های تاریخی برای قیادت حکمتیار رهبر حزب اسلامی انجام شد؛ اما عمده دلیل آن ایجاد حکومت دست‌نشانده و مدیریت آن به دست «آی اس آی» بود.

در قدم بعدی پاکستان ائتلاف هفتگانه را وادار کرد تا برخلاف توافق نامه ژنوب حکومت موقت تشکیل دهند. اکرام اندیشمند در کتاب... خود می‌نویسد: «با تلاش و درخواست غیرعلنی پاکستان نخستین جلسه رهبران مجاهدین بر سر تشکیل اولین حکومت بیرون مرزی با شرکت و حضور زین نورانی، وزیر خارجه پاکستان تدویر یافت. این اجلاس که در ۲۲ دلو ۱۳۶۶ تحت ریاست مولوی محمد یونس خالص، سخنگوی ائتلاف تنظیم‌های مجاهدین در اسلام‌آباد دایر شد، تا ده روز دیگر ادامه یافت. ائتلاف مجاهدین متشکل از هفت تنظیم جهادی مقیم پاکستان در سوم حوت ۱۳۶۶ تشکیل حکومتی را به صدارت انجنیر احمد شاه احمدزی اعلان کردند».^۸

تشکیل حکومت موقت که در آن احزاب شیعی حضور نداشتند، آغاز بحران تازه و تشدید تنش‌های قومی پس از هم‌پذیری نسبی که در دوران جهاد پیش آمده بود به حساب آمد. تلاش برای سهم ساختن ائتلاف هشتگانه از سفر آقای ربانی به تهران و نشست مشترک نمایندگان احزاب شیعه و سنی

برای اولین بار در تاریخ جهاد افغانستان، امضای توافق نامه با این شورا در تاریخ ۱۳۶۷/۱۰/۴، برگزاری سمینار مشترک میان نمایندگان احزاب عضو ائتلاف هفتگانه و هشتگانه در تهران به تاریخ ۱۳۶۷/۱۱/۱۳، توافق نامه آقای مجددی، نماینده ائتلاف هفتگانه که در دیدار رسمی اش با کریم خلیلی سخنگوی ائتلاف هشتگانه به تاریخ ۱۳۶۷/۱۱/۱۶ امضا شد و سرانجام سفر ناکام هیأت به ریاست کریم خلیلی در اسلام آباد برای شرکت در شورای راولپندی و حکومت مؤقت همه و همه تلاش هایی بود که با سبوتاژ سازمان استخبارات پاکستان روبه رو شده و ناکام شد.^۹

در بعد وسیع تر دلیل این امر بدبینی سه کشور آمریکا، عربستان و پاکستان با ایران بود و در بعد داخلی، پاکستان تلاش می کرد تا با دور کردن نقش احزاب شیعی تنش و کشتار فرقه ای، مذهبی و قومی در افغانستان همچنان باقی بماند. «ک پیکار پامیر»: «در کتاب خود سندی را از سوی استخبارات نظامی اسلام آباد با شماره ۴۱۲۰ - جی آی ای - ۶ - ای تاریخ ۲۲ فبروی ۱۹۸۹ آورده و در بند «الف» این سند، که تحت عنوان «اولویت های پاکستان در قبال افغانستان» ذکر شده، چنین آمده است: «تشکیل حکومت جدید که از همان آغاز در قلمرو افغانستان فعالیت کند، نخستین وظیفه را کسب شناخت حتی المقدور تعداد زیاد ملل و قبل از همه کشورهای اسلامی، تشکیل خواهد داد. ما باید در این حکومت کمترین اشتراک عناصر طرفدار ایران را تأمین کنیم. وظیفه دیگر باید آزاد ساختن یکی از شهرهای عمده ای مثل جلال آباد باشد که در آن حکومت جدید نصب خواهد شد و از آن جا تمام کشور را اداره خواهد کرد.»^{۱۰}

منظور از عناصر طرفدار ایران، اشاره به شورای ائتلاف و احزاب شیعی که در ایران دفتر سیاسی داشتند، است.

میراقا حقجو، در صفحه ۲۴ کتاب خود «افغانستان و مداخلت خارجی» چنین می نگارد: «... اهداف عمده و استراتژیک پاکستان در رابطه با افغانستان عبارت بود از تضعیف قدرت و توانایی های ملی در افغانستان. ایجاد یک دولت ضعیف و همسوبا پاکستان، کمزنگ ساختن روابط سیاسی - اقتصادی افغانستان با کشور هندوستان و جمهوری اسلامی ایران.»^{۱۱}

شهید مزاری به خوبی درک کرده بود که حضور احزاب شیعی در ایران بهانه خوبی برای پاکستان و سبب فهم غلط آمریکا

و عربستان سعودی از رویکرد احزاب شیعی شده است. در ارزیابی کلی، شهید مزاری درک کرده بود که مداخله ایران در مورد سیاست گروه های شیعی به ضرر جامعه تشیع در افغانستان است. مزاری از این که شورای ائتلاف تحت مدیریت ایران قرار داشت، مخالف بود. یکی از دلایل بدبینی ایرانی ها به شهید مزاری نیز از همین جا شروع شد.

شهید مزاری با هیچ کشوری به ضرر منافع مردم افغانستان معامله نکرد

شهید مزاری در تمام دوران مبارزاتی اش پرونده معامله با هیچ کشور خارجی را ندارد. در ایامی که در ایران به سر می برد، به عنوان یک عنصر ضد ایرانی نزد شخصیت های تأثیرگذار این کشور مطرح بود. از این جهت سازمان نصر، گروهی که شهید مزاری از رهبران عمده آن بود، تشکیلات سیاسی مطلوب برای حلقهات مقتدر در نظامی جمهوری اسلامی ایران تلقی نمی شد. شهید مزاری زمانی که در ایران تحت فشار حلقه تأثیرگذار مهدی هاشمی که ریاست «نهضت های جهان اسلام» را به عهده داشت، قرار گرفت، تا مرز بسته کردن دفاتر سازمان نصر در ایران به پیش رفت.

استاد سرور دانش، معاون دوم رئیس جمهور از رهبران سازمان نصر در آن زمان، در مقاله ای در این مورد می گوید: «در دوره سازمان نصر یک بار از طرف عالی ترین مقام سیاسی و مذهبی، یعنی قائم مقام رهبری و نماینده او به نام سید مهدی هاشمی به بهانه صلح و اتحاد، طرحی مطرح شد مبنی بر این که گروه ها و سازمان ها منحل شوند و به جای آن ها یک تشکیلاتی ایجاد شود که در واقع وابسته به آن ها و در اختیار آنان باشد. سازمان نصر و مخصوصاً شهید مزاری در مقابل این طرح ایستاد و گفت که این یک مسئله شرعی نیست که کسی از خارج برای ما فتوا بدهد و مسائل سیاسی و مبارزاتی افغانستان را خود ما بهتر می فهمیم. همه گروه های موجود دیگر در این رابطه به حمایت از سید مهدی هاشمی سند را هم امضا کرده بودند و تنها سازمان نصر بود که حاضر به امضا نشد. شهید مزاری در همان زمان مجبور شد که حتی ایران را ترک گفته و از سال ۶۵ به داخل کشور انتقال بیابد و از همه کدهای سازمان هم بخواهد که ثقل فعالیت های خود را به داخل کشور انتقال

”

ما اگر نقطه طلایی دوران امانی را که کنار بگذاریم، دیگر حکومت‌ها همواره در پی تفرقه‌گام برداشته‌اند تا همبستگی ملی؛ تمامیت خواهی، غارت و جابه‌جایی اقوام و حتا نابودی برخی اقوام افغانستان، کشت کینه و تفرقه و ایجاد شکاف‌های اجتماعی بوده است که در طول زمان انسان این آب و خاک نسبت به یکدیگر با خودشان کشیده‌اند.

“



عزاد امید

۲۴۰

دهند تا تحت تأثیر مداخلات خارجی‌ها قرار نگیرند».^{۱۲}

برای شهید مزاری امکانات زیادی وجود داشت که با بیشتر کشورها رابطه ایجاد کند؛ اما می‌دانست که این رابطه‌ها سرانجام به معامله سیاسی می‌انجامد که سردمداران افغانستان در طول تاریخ برای بقای‌شان انجام داده‌اند.

تشکیل حزب وحدت در راستای استقلال سیاسی و همسویی ملی

قبل از تشکیل حزب وحدت تلاش‌های زیادی برای متحد ساختن احزاب شیعی صورت گرفت؛ اما بنا به دلایلی ناکام ماند. «اتحاد اسلامی افغانستان» در ۲۴ جدی ۱۳۵۸ در قم تشکیل شد. این اتحاد شامل سازمان نصر، حرکت اسلامی و روحانیون جوان بود که دو ماه بیشتر دوام نیاورد. «جبهه آزادی بخش اسلامی افغانستان» که همه احزاب شیعی در آن عضو بودند و آقای آصف محسنی دبیرکل آن بود نیز پس از مدتی به ناکام شد. در سال (۱۳۶۳) چهار گروه سازمان نصر، پاسداران جهاد، جبهه متحد انقلاب اسلامی و نهضت اسلامی افغانستان ائتلافی را به نام «سازمان مؤتلفه» تشکیل دادند که سخنگوی آن‌ها شهید مزاری بود، این ائتلاف نیز به زودی از هم پاشید. شورای ائتلاف که مصوبه آن در ۲۶ حوت ۱۳۶۵ به امضا رسید نیز تلاش همه جانبه‌ای بود تا بتواند از نقش و جایگاه جامعه تشیع در تحولات پس از توافق نامه ژنو، تشکیل حکومت موقت و ساختار حکومت آینده افغانستان دفاع کند؛ اما چنین نشد».^{۱۳}

در شرایط حساسی که تمام گروه‌های جهادی و کشورهای ذیدخل تلاش داشتند تا حکومت جاگزین تعیین شود، از سوی هم، پاکستان به گروه‌های هفتگانه اجازه نمی‌داد تا ائتلاف

هشتگانه را شریک حکومت موقت و عبوری کند، دورنمای تاریکی برای جامعه تشیع و هزاره قابل پیش‌بینی بود. شهید مزاری نگران آن بود که بار دیگر فاجعه تکرار شود و جامعه تشیع با آن‌که دوشادوش دیگر اقوام و احزاب جهاد را به پیروزی رسانیده است، در حکومت آینده، آن‌هم به بهانه واهی حمایت از کشوری، حضور اثرگذار نداشته باشد. به این اساس همت گماشت تا حزب وحدت را به دور از هرگونه مداخله خارجی که دفتر تصمیم‌گیری آن در داخل کشور باشد، بنیان‌گذاری کند. هرچند مقامات ایرانی تلاش زیادی به خرج دادند تا مانع تحقق این امر شوند؛ اما این تلاش‌ها در برابر عزم آهنین شهید مزاری کارساز نیفتاد.

استاد دانش در این مورد چنین می‌نویسد: «شورای ائتلاف هشتگانه در تهران و حتی کشور میزبان و نماینده خاص دولت میزبان حاضر نبود که حزب وحدت، جایگزین شورای ائتلاف شود؛ ولی آن روزی که در اجلاس مجمع شیعیان افغانستان در تهران در هنگام سخنرانی استاد مزاری، صداها ی کوبنده و پی در پی تکبیر مردم، تالار اجلاس را به لرزه درآورد، همه به شمول کشور میزبان یقین کردند که راهی را که استاد مزاری و یارانش آغاز کرده‌اند، برگشت‌ناپذیر و وحدتی که ایجاد شده است، شکست‌ناپذیر است و شورای ائتلاف باید جای خود را به وحدت رها کند و چنین هم شد».^{۱۴}

به همین دلیل آقای استاد محمدکریم خلیلی به عنوان سخنگوی شورای ائتلاف بیش از یک سال به صورت اعتراضی به حزب وحدت نپیوست. آقای خلیلی در مخالفت به شکل حزب وحدت، «سازمان نصر نوین افغانستان» را تأسیس کرد و دفاتری نیز در ایران برای این حزب نو تأسیس ایجاد کرد.

مرجعیت تقلید افغانستانی، حرکتی در راستای استقلال طلبی بیشتر

طرح ایجاد مرجعیت برای شیعیان افغانستان از مراجع این کشور نیز توسط شهید مزاری مطرح شد. مزاری می‌دانست که یکی از آسیب‌ها و اتهام هدفمند علیه شیعیان افغانستان وابستگی مذهبی جامعه تشیع به ایران است؛ لذا برای رفع این اتهام تلاش زیادی توسط مراجع تأثیرگذار در ایران از جمله مرحوم محقق خراسانی افغانستانی به خرج داد تا مرحوم آیت‌الله محقق کابلی به عنوان مرجع تقلید شیعیان افغانستان اجازه چاب رسانه پیدا کند. این برنامه که زمان زیادی را در بر گرفت، با مخالفت‌های همراه بود؛ اما اقدامی بود که شهید مزاری کرده بود و باید تحقق می‌یافت.

شهید مزاری همزمان با تلاش شبانه‌روزی برای رفع وابستگی به کشورهای خارجی، فرهنگ گفتمان و تفاهم ملی را از طریق ایجاد رابطه با شخصیت‌ها و گروه‌های جهادی نیز تقویت می‌کرد. او پس از آن که از طریق گفت‌وگو با گروه‌های شیعی موفق شد تا چتر واحدی به نام حزب وحدت را بسازد، در سال ۱۳۶۸ با احمدشاه مسعود، فرمانده اصلی حزب جمعیت اسلامی گفت‌وگو را آغاز کرد و همین گفت‌وگوها به اتحاد استراتژیک حزب وحدت - جنبش ملی اسلامی به رهبری عبدالرشید دوستم و شورای نظار به رهبری احمدشاه مسعود برای تشکیل «ائتلاف جبل السراج» و توافق‌نامه پنجشیر در آغاز ۱۳۷۱، انجامید. هرچند که این توافق‌نامه‌ها همه از سوی امیر مسعود نقض شد؛ اما عزم شهید مزاری را برای تفاهم و گفت‌وگوی ملی نکاست.

چرا مزاری در جنگ‌های کابل از حقوق مردمش سرسختانه دفاع کرد؟

احمد شاه مسعود، افزون بر زیرپا گذاشتن تمام معاهدات و قول‌هایی که به حزب وحدت و جنبش ملی اسلامی داده بود، به تشکیل حکومت انحصاری اقدام کرد. برای شهید مزاری زمانی قضیه واضح شد که حکومت آقای ربانی، پیشنویس قانون اساسی حکومتش را نوشت که در آن حقوق جامعه تشیع در افغانستان در نظر گرفته نشده بود. شیخ آصف محسنی، به خبرنگار روزنامه جمهوری اسلامی در تاریخ ۲۱/۴/۱۳۷۱ در مصاحبه اختصاصی گفت: «پیشنویس قانون اساسی افغانستان تنظیم شده و برای بررسی در اختیار رهبران جهادی قرار گرفته است».^{۱۶} این قانون اساسی بسی ظالمانه و حقوق جامعه تشیع در آن مد نظر گرفته نشده بود. به‌طور نمونه به چند ماده آن اشاره می‌کنیم: «ماده چهارم: مذهب رسمی افغانستان، مذهب حنفی است»^{۱۷} ماده پنجاه و دوم: رئیس دولت، مرد مسلمان، پیرو مذهب حنفی بوده، تابعیت افغانستانی داشته، از پدر و مادر مسلمان افغانی‌الاصل متولد باشد».^{۱۸} با این قانون اساسی وضعیت تشیع در افغانستان روشن شد. شهید مزاری مجبور بود تا در برابر چنین اقدام تبعیض‌آمیز که ناشی از اندیشه حکومت انحصاری بود، تا پای جان مبارزه کند. در راستای حل مسالمت‌آمیز این حرکت تبعیض‌آمیز، شهید مزاری طرح فدرال را مطرح کرد. هرچند که این طرح به‌جای خودش باقی ماند؛ اما به‌طور واضح بیانگر دیدگاه و نظریات شهید مزاری بود.

”

شهید مزاری همزمان با تلاش شبانه‌روزی برای رفع وابستگی به کشورهای خارجی، فرهنگ گفتمان و تفاهم ملی را از طریق ایجاد رابطه با شخصیت‌ها و گروه‌های جهادی نیز تقویت می‌کرد.

“



- در ماده دوم پیش نویس قانون اساسی فدرال چنین آمده است: «ماده دوم: دین رسمی مردم افغانستان دین مبین اسلام و مذهب رسمی آن جعفری و حنفی می باشد».
- ماده یکصد و نوزدهم: «هر تبعه جمهوری فدرالی اسلامی افغانستان که سن سی سالگی را تکمیل کرده باشد، خود و همسر وی از والدین افغان متولد شده باشد و از حقوق مدنی و سیاسی برخوردار باشد، به حیث رئیس جمهور انتخاب شده می تواند».
- ماده پنجاه و ششم: «اتباع جمهوری فدرالی اسلامی افغانستان اعم از زن و مرد بدون در نظر داشت تعلقات ملیت، نژاد، لسان، قبیله، دین، مذهب، عقیده سیاسی، تحصیل و شغل و دارایی موقوف دولتی و اجتماعی، محل سکونت، اقامت در برابر قانون اداری حقوق و وجایب یکسان بوده، مورد تبعیض و یا امتیاز قرار نمی گیرند».^{۱۸}
- ### نتیجه گیری
- در تمام این کره خاکی، یک وجب زمین به نام شهید مزاری ثبت نیست. میراث مزاری به جا مانده از شهید مزاری، تفکر و اندیشه های او است. اندیشه هایی که برای ختم بحران افغانستان، نسخه های شفابخش هستند؛ اما در زمانش به دلیل هایی که در بالا تذکر رفت، مورد قبول واقع نشد؛ اما در حال حاضر، بخشی از آن مطالبات در قانون اساسی افغانستان به عنوان سند وفاق ملی درج هستند.
- درد مزاری این بود که در افغانستان «شعارها مذهبی، اما عملکردها قومی» است و او بارها می گفت که مطالباتش به دلیل انگیزه های قومی به چالش کشیده و مورد حمایت گروه های دیگر قرار نمی گیرد. مزاری به صراحت اعلام کرد که خواست اصلی او سه چیز است: ۱. تأمین حقوق سیاسی هزاره ها و شیعیان، ۲. رسمیت مذهب جعفری و ۳. تغییر ساختار سیاسی و اداری کشور به هدف تأمین عدالت اجتماعی و تمرکززدایی از قدرت.
- منابع
- نگارنده در ۱۳۷۲ خورشیدی جلسه ای با ملا رسول آخوند زاده، دفتر مقام ولایت، داشتم که روایت را از همان زمان به یاد دارم.
- نگارنده در قندهار، منزل شخصی قوماندان مختار در سال ۱۳۹۸ خورشیدی جلسه داشتم و روایت را از همان زمان به یاد دارم.
 - سیر تحولات انتقال قدرت در افغانستان، بصیر احمد دولت آبادی، صفحه ۵۲.
 - خاطرات ژنرال نبی عظیمی، صفحه ۳۸.
 - بی بی سی، ۲۸ آوریل ۲۰۱۴ - ۸ ثور ۱۳۹۳.
 - ایوب آرین، بی بی سی، ۲۸ آوریل ۲۰۱۴ - ۸ ثور ۱۳۹۳.
 - دگروال یوسف و مارک ادکین، «تلک خرس»، برگردان به فارسی دکتر نثار احمد صمد، صفحه ۴۹.
 - سال های جهاد و مقاومت، محمد اکرام اندیشمند، صفحه ۴۷.
 - سیر تحولات انتقال قدرت در افغانستان، بصیر احمد دولت آبادی، صفحه ۴۰ - ۴۲ - ۴۳ به نقل از مجله حبلی الله، شماره ۵۵ - ۵۶.
 - نقش پاکستان در تراژدی خونی افغانستان، ک پیکار پامیر، جلد اول، صفحه ۳۲۲.
 - افغانستان و مداخلات خارجی، میر آقا، حقیجو، صفحه ۲۴.
 - روزنامه افغانستان ما، شهید مزاری، پیوند امروز و فردا، سه شنبه، ۲۲ حوت ۱۳۹۶، نوشته استاد سرور دانش.
 - برگرفته از کتاب سرو شاهی، ص ۲۸.
 - روزنامه افغانستان ما، شهید مزاری، پیوند امروز و فردا، سه شنبه، ۲۲ حوت ۱۳۹۶، نوشته استاد سرور دانش.
 - سیر تحولات انتقال قدرت در افغانستان، بصیر احمد دولت آبادی، صفحه ۶۲ به نقل از پیک، شماره (۴۰۲) چهارشنبه ۳۱/۴/۱۳۷۱.
 - سیر تحولات انتقال قدرت در افغانستان، بصیر احمد دولت آبادی، صفحه ۶۳ به نقل از متن کامل قوانین اساسی افغانستان، از صفحه (۱۳۰۱ - تا ۱۳۷۲) صفحه ۲۸۶، قانون اساسی برهان الدین ربانی.
 - سیر تحولات انتقال قدرت در افغانستان، بصیر احمد دولت آبادی، صفحه ۶۴.